

خطیم مالک پادشاه



سلمانعلی ارزگانی

راستش چه بگویم؟ سال‌هاست که خط می‌نویسم. هنوز کارم نوشتن خط و خوشنویسی است. گاه برای دل خود می‌نویسم و گاه برای دل یار. گاه دل فرمان می‌دهد و گاه اصحاب. با همین دو نوع نوشتن روز و شبم سپری می‌شود. وقتی فرصت پیدا می‌کنم، به سراغ دیوان مولانا، حافظ و دیگر شاعران بزرگ می‌روم. غزل، شعر یا بیتی را که بازتاب روح و جان آدمی است، انتخاب می‌کنم و به خط نستعلیق یا شکسته می‌نویسم و گاهی هم ناچارم برای اینکه دل یار نرنجد، سفارش‌های دوستان را قبول کنم.

اخیراً چهل تابلو آماده کرده‌ام تا در نمایشگاه‌هایی به نمایش بگذارم؛ اما هنوز مجال آن را نیافته‌ام. این تابلوها از اشعار شاعران بزرگی چون مولانا، حافظ، سعدی، شهید سید اسماعیل بلخی و سوگ‌سرایی‌های رهبر شهید استاد مزاری، تشکیل شده‌اند. از میان همه اینها، کاری را که برای استاد شهید انجام داده‌ام بیشتر می‌پسندم. البته غزلیات مولانا را هم بسیار دوست دارم. ۱۵ تابلوی من با غزلیات مولانا زینت یافته‌اند. این کاری است که بسیار خوش دارم و هنوز تمام نشده است؛ البته شعرهای مولانا، خود به تابلوهای من زیبایی و ملاحظت می‌بخشند. وقتی روی اشعار مولانا کار می‌کنم، یک نوع لذت و احساس عجیبی به من دست می‌دهد. دوست دارم بیشتر روی شعرهای مولانا کار کنم. من بسیاری از اوقات ایده‌هایم را از همین شعرهای بزرگان به‌ویژه مولانا و حافظ می‌گیرم. کلمات و موسیقی‌ای که در اشعار این بزرگان است، کارم را به سمت یک طرح نو پیش می‌برد؛ مثلاً وقتی شعر «ای عاشقان ای عاشقان من خاک را گوهر کنم / وی مطربان ای مطربان دف شما پر زر کنم» را خوشنویسی می‌کردم، به‌صورت ناخودآگاه دیدم که نوشته‌م من به شکل رقص سماع درآمد. فکر می‌کنم این امداد غیبی روح شاعران بزرگ است که دست مرا

می‌گیرد. چیز دیگری که هنوز آرزوی انجامش را دارم، کتابت دیوان یکی از شاعران بزرگ کشور است. در این باره با استاد ادب و شعر سید ابوطالب مظفری هم مشورت کردم. وی گفت: کتابی را آماده کرده که حاوی گزیده اشعار شاعران قرن اخیر است، خوب است تا این کتاب نگارش شود. من هم منتظرم تا این کتاب به دستم برسد و من کارم را روی آن شروع کنم.

کتابت یک مجموعه، به‌عنوان یک آرزو در دلم باقی مانده است. فعلاً کار دیگری ندارم. روزگرم با همین نوشتن و نوشتن خوش است. به چیزی جز هنر فکر نمی‌کنم؛ البته در این ساحه مشکلاتی هم هست. اگر بخواهی کاری را انجام دهی، خریدار می‌خواهد؛ اما هنر در افغانستان جا نیفتاده و برداشت از خوش‌نویس چیزی دیگری است؛ این امر گاهی دل آدم را خون می‌کند.

به هر صورت دلم با نوشتن خط و خوشنویسی گرم است. تا حال انگشتانم بر دور قلم می‌چرخد. چند سال اخیر احساس می‌کنم روزگار، قدرت آفرینشگری را دارد از من می‌گیرد. کلک‌هایم رو به پیری و ناتوانی می‌روند. چشمانم نیز یاری پیشینه را ندارند. به این خاطر تلاش می‌کنم تا تمام آرزوهای نوشتنی‌ام را کتابت کنم.



راوی من

یاران دیروز و سروران امروز، از من خواسته‌اند تا از خود بنویسم. واقعیت امر این است که من و مایی که از خویش جدا افتاده‌ایم و کیش خود را گم کرده‌ایم، چه پیشکشی برای ارباب معرفت، منزلت و مودت، داشته باشیم؟

آن که جدا ماند از ریشه خویش، لاجرم به بیشه غربت پرتاب می‌شود و به زکام مدام عزلت دچار می‌گردد و تاب و توشه‌اش را به عظمت عزرائیل می‌سپارد.

از خود نوشتن، شاید برای برخی عیش تمام باشد و شهد تبختر و تفاخر در کامشان بریزد؛ اما برای منی که متاعی برای تفاخر و مفادی برای تبختر ندارم، جز کاهش عرض و ملال جان نیست.

باین وجود، از باب امتثال امر عزیزان، معروض می‌دارم اینکه یک سال است به دلیل برخی مشکلات صحتی از قلم و قدم بازمانده‌ام. البته سه، چهار پروژه پژوهشی و مطالعاتی داشتم و دارم که بی‌کفاره داخل پوشه‌ها مانده‌اند.

ازجمله کارهایی که مراحل نهایی مطالعات میدانی، اسنادی و تألیفی‌اش انجام شده است، «پژوهشی در شناخت تحولات نهادی جامعه روحانیت هزاره» است که متفاوت و تازه در این وادی پرخوف و رجا خواهد بود؛ زیرا نقد و بررسی جامعه‌شناختی نهاد روحانیت که به‌عنوان تأثیرگذارترین نهاد در حوزه فرهنگی، ذهنی، آموزشی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اعتقادی هزاره‌ها و شیعیان، به‌شمار می‌آید، به دلیل ماهیت،

پیچیدگی و مخاطرات و بسامدهایش، کار سهل و ممتنعی است.

باین وجود، بررسی نقش، پایگاه، ویژگی‌های ساختاری-طبقاتی، الگوهای رفتاری-هنجاری و کارکردها و آثار مثبت و منفی این قشر در متن زندگی اجتماعی می‌تواند حوزه مطالعاتی-پژوهشی دل‌چسبی را برای پژوهشگران عرصه فرهنگی-اجتماعی، دانشجویان و علاقه‌مندان حوزه تاریخ و سیاست رقم بزنند.

کار دیگری که چند سال وقت در برگرفته است، پروژه‌ای است به نام «زنان و دگرپرسی الگوهای اجتماعی-فرهنگی» که با حمایت «اتحادیه نویسندگان و مترجمین نروژ» آماده چاپ است. این پژوهش شامل بررسی جایگاه حقوقی، شأن انسانی زنان در فرهنگ اجتماعی-مذهبی، نقش سنت‌ها و هنجارهای اجتماعی در تعامل با زنان، نگاه دین و سیاست و ادبیات به موجود زن و نیز تغییرات سیاسی و اساسی پدیدآمده در نیم قرن پسین در گستره زندگی و سرنوشت زنان است.

یکی دیگر از کارهای که در مراحل نهایی قرار دارد، پژوهشی است به نام «بنیاد دولت مدرن و مؤلفه‌های عبور از مرحله قومی». این پژوهش به بررسی ساختار و ماهیت فرهنگ قبیله‌ای و تأثیر آن بر روند انجماد سیاسی و مؤلفه‌های اساسی دولت مدرن و نسبت آن با الگوهای رفتار قومی می‌پردازد که در نهایت جنبش و جهش جوانان و پیش‌زمینه‌های عبور از مرحله قومی را به سنجش می‌گیرد.

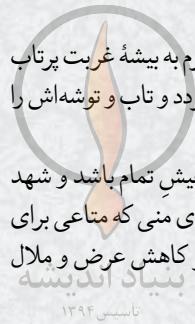
از جمله کارهای دم‌دست، کاری است با عنوان «تأملات روشنگری و روشنفکری افغانی» که عبارت است از مجموعه گفتاری در نقد و سنجش مدرنیسم، اندیشه‌ورزی سیاسی، سنت روشنفکری و تحزب تبار بنیاد و سایر مقولات مرتبط با نوسازی فرهنگی و دگرگونی سیاسی در افغانستان.

تا آنجا که به یاد دارم، در عمر فرهنگی خود آدم سهل‌انگاری نبوده‌ام؛ اما گذشت زمان و مشغله‌های ذهنی بی‌حساب زمانه، کم‌کار و بی‌بارم ساخته است. حقیقت آن است که عمری را در راه آرمان، قلم و قدم زده‌ام؛ اما در نهایت از متاع خویش‌تین خویش بی‌بهره مانده‌ام.

البته لازم به یادآوری است که با گروهی از بزرگان و خوبان در حال ساماندهی یک کار بزرگ پژوهشی که اگر عمر و توفیق یاری کند، با تکیه بر یاری خدا و اتکا و اعتماد به توان پژوهشگران متعهد و سخت‌کوشمان، این کار برکات شگرفی برای نسل و عصر جدید ما به ارمغان خواهد آورد.

خوب است که در آخر این «خودگویی» از وجه دیگر زندگی‌ام نیز بنویسم؛ آن اینکه سال‌هاست به نگارگری مصروفم. سه تابلوی زیبا و نفیس در زندگی‌ام نقاشی کرده‌ام که عزیزترین آثار من هستند و آرامش جان و سرمایه جهانم شده‌اند. اسم این سه تابلو را گذاشته‌ام: «سارا»، «فاطمه» و «غزل».

حمزه واعظی





ناتمام بعضی کارهای

محمد کاظم کاظمی

سال ۱۳۷۹ چاپ شد و از آن پس تجدید چاپ نشده است. در این کتاب گزیده‌ای از شعر فارسی از آغاز تا امروز، همراه با مقدمه‌ای درباره سیر تحول شعر فارسی گنجانده شده است. برای من آن مقدمه بسیار مهم است؛ چون در آن به صورت خلاصه و جامع، همه ادوار شعری فارسی را بررسی کرده‌ام. از اینها که بگذریم، بعضی کارهای ناتمام دیگر هم هست که یقین ندارم چه زمانی بتوانم آنها را ادامه دهم و اینها، مجموعه مقاله‌هایی است که در این سال‌ها نوشته‌ام و تعدادشان به صدها مقاله می‌رسد. در نظر دارم که این مقالات را به تفکیک موضوع در چند کتاب منتشر کنم؛ مثلاً یکی نقد شاعران افغانستانی است، دیگری نقد شاعران ایرانی است، دیگری مقالات ادبی و دیگری مقالاتی دربارهٔ بیدل است...

آخرین کتاب من در این سال‌ها «شمشیر و جغرافیا» بود که مجموعه شعرهای بیست سال اخیر است. این کتاب و کتاب «پیاده آمده بودم» که در سال ۱۳۷۱ چاپ شده بود، مجموعه شعرهای مرا در خود دارد؛ اما کتابی که اکنون بر سر دست دارم، یک کتاب نقد است، نقد آثاری از جمعی از شاعران ایران. این کتاب در واقع ادامه کار «ده شاعر انقلاب» است که چند سال پیش منتشر شد و با اقبال خوبی روبه‌رو گردید. من در «ده شاعر انقلاب» آثار ده تن از شاعران بعد از انقلاب ایران را از جمله قیصر امین‌پور، احمد عزیزی، علی معلم، حسن حسینی، طاهره صفارزاده و علی موسوی گرمارودی را نقد کرده بودم.

در این کتاب جدید قرار است که همین سلسله ادامه یابد و آثار شاعرانی همچون سهیل محمودی، علی‌رضا قزوه، یوسفعلی میرشکاک، مرتضی امیری اسفندقه و... نقد شود. هر یک از این نقدها حدود سی صفحه کتاب خواهد بود و تا به حال نقد چهار تن را نوشته‌ام. البته کار این کتاب خیلی کند پیش می‌رود و خیلی امیدوار نیستم که امسال به پایان رسد. علت هم بعضی مشغولیت‌های بیرونی من در حوزه انجمن‌ها و جلسات ادبی و فرهنگی است که مجال نوشتن را از من گرفته است.

کار دیگری که بر سر دست دارم و شاید همین امسال پایان یابد، تجدید چاپ کتاب «شعر پارسی» است. این کتاب در



پنهانی نفس‌های نویسنده

جا که گلیمت را پهن می‌کنی و رنگ مرکب‌ت را تازه می‌کنی، تاریخ و تقدیرت پر از نوشتن می‌شوند. چه می‌نویسی؟ جز همان کسی که بودی، همان نفس‌هایی که اکنون زیر برقع نیستند؛ اما همچنان راه گلویت را می‌بندند. اگر نویسنده شده‌ام، دلیلش تکرار صفحه، صفحه، روزهای نابخشودنی تقدیر است. اگر نویسنده مانده‌ام، علتش تکرار برگ، برگ، روزهای ازدست‌رفته است. فرجام هر شهرتی، حسرتی است که فقط خودت می‌دانی.

نویسنده که شدی، کاری جز نوشتن و دیدن نداری. گوش‌هایت به هر خش‌خش آمدن و به هر خش‌خش رفتن حساس است. نویسنده که شدی، در هاله انتظار گنگ و نامعلوم، چشم‌به‌راه تمام جاده‌هایی هستی که به‌طور چهارفصل، گل یاس می‌پروراند.

اگر نویسنده از جنس زن باشی؛ وانگهی باید برای هر زن و به نام هر زن یک رمان بنویسی که قصه‌شان پر از تفاوت و تفاهم است؛ تفاوت نامهربانی‌ها و تفاهم دردها. اگر نویسنده از جنس زن باشی؛ وانگهی همگی قصه‌تو را فراموش می‌کند. انگار تو نبوده‌ای که نبوده‌ای...

در هر جغرافیایی که تاریخ‌ت را به دوش می‌کشی، حال و هوایی نیست؛ به‌ویژه وقتی که تو نویسنده نفس‌های پنهانی هستی.

هیچ دردی بالاتر از نفس‌های پنهانی و هیچ اندوهی بالاتر از جنگ برای زنده‌ماندن نیست. هر روز، کم‌کم و دم‌بدم، نیست می‌شوی تا باشی و بعد از مرگ ولو به هر قیمتی بمانی و نفس بکشی.

تلاش برای نویسنده‌شدن، در گیرودار روزهای بد زن‌بودن، در جغرافیایی که هر روز حرمت و دل آدم را می‌شکند، کار آسانی نیست؛ بلکه کار خیلی سخت است. وقتی که نویسنده می‌شوی، چیزی تغییر نمی‌کند. دل‌تنگی‌هایت را آتش هیچ اجاقی نمی‌سوزاند و بار قلمت را هیچ کوه نمی‌تواند بکشد. اگر برحسب اتفاق، خوشی به سراغت بیاید؛ اما زن همسایه دلگیر است. دلگیری وی با بوی غذاهای تند از راه آشپزخانه به مشامت می‌رسد یا دل‌تنگی‌اش از طریق لالایی از درز دیوارهای نازک به گوشت می‌رسد. وقتی که پای همه چیز می‌لنگد، حال و هوایی نیست.

سخن از درد و تجربه است؛ یعنی هرکجا که می‌روی تاریخ‌ت را به دوش می‌کشی. تاریخ، جغرافیا نمی‌شناسد. هر

فرہنگ

بنیاد اندیشہ
تاسیس ۱۳۹۶

- سلطہ در زمانے ہنر بر سیاست / قنبر علی تابش / ۱۰
عشق و حسرت ہاے رودکے / نور محمد نورنیا / ۱۸
تأثیر تمدن اسلامے بر معمارے افغانستان / داکتر سید علی اقبال / ۲۲
رنگ در ادبیات شفاہے ہزارہا / دین محمد جاوید / ۲۷
جنگ و صلح در شاہنامہ فردوسے / داکتر محمد یونس طغیان ساکایے / ۳۳
پروندہ: تحصیلات عالی خصوصے؛ توسعہ فرہنگے / ۳۹